

نظریه عمیق گرای معنایی

علیرضا آذریک^۱

۱. کارشناسی ارشد، گروه زبان و ادبیات فارسی، گرایش ادبیات پایداری، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی کرمانشاه، ایران. رایانامه: alireza.azarpeik@yahoo.com

چکیده

اطلاعات مقاله (۱۱۲-۸۵)

مسأله معنا مهم‌ترین بحث در علوم انسانی، زبان‌شناسی و معنی‌شناسی است. ساختارگراها معنا را برآیند گزاره‌ها و متن می‌دانند. پس‌اساختارگراها قائل به معنای ثابت برای کلمات نیستند بلکه معتقدند هر «دال» معنا را به تأخیر می‌اندازد و معنایش را در «دال»‌های دیگر می‌یابد بدین ترتیب با به تأخیر افتادن معنا عملاً با «مدلول» خاصی در متن مواجه نیستیم و اصولاً معنا نه در کلمه بلکه برآیند ارتباطات است. در پاسخ به اینکه چه چیزی سبب می‌شود یک واژه یا آوا دارای معنا باشد؛ تاکنون آرای گونه‌گونی ارائه شده مانند: نظریه ارجاعی معنا، نظریه توصیفی معنا، نظریه کارکردی معنا و... که مورد بررسی قرار خواهند گرفت. یکی از این نگرش‌ها نظریه معنی‌شناسی عمیق گراست که معنا را حقیقتی عمیق و بسیط‌ترین و زایاترین و بنیادی‌ترین جوهره کلمه می‌داند. هدف از این نوشتار افزون بر آنالیز نظریات گذشتگان درباره معنا، واکاوی نظریه عمیق‌گرایی معنایی نسبت به معنای واژه‌هاست که معنای جاری شده از لوگوس را یک حقیقت عمیق می‌داند که با حفظ و همراهی همواره ساحت محدود ثابت، بی‌نهایت ساحت متغیر معنایی می‌پذیرد. این مقاله پژوهشی بر آنست با نقد نظریه‌های موجود درباره رابطه معنا و پدیدارها و چگونگی شکل‌گیری معنا و سرچشمه آن، نظریه عمیق‌گرایی معنا را ارائه دهد و ثابت کند که این نظریه نخستین سیستم اصالت معنا در زبان‌شناسی نوین را مطرح کرده است. بی‌گمان هر یک از نظریه‌های معنایی درصدد بیان نظام‌هایی برای تبیین معنا، رابطه معنا و پدیدارها و... هستند. بر همین اساس این امر ما را در جهت درک رابطه بین کلمه و پدیدارها و منبع معنای یاری خواهد کرد.

نوع مقاله: مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:

۱۴۰۱/۰۲/۰۶

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۱/۰۲/۱۷

واژه‌های کلیدی:

ساختارگرا

پس‌اساختارگرا

معنی‌شناسی تصویری

معنی‌شناسی کاربردی

عمیق‌گرایی معنایی

۱. مقدمه

از مباحث اساسی در زبان‌شناسی معاصر، بحث معنا و چگونگی معنادار بودن کلمات است. اگر چه بحث معنا (meaning) و معناداری (meaningfulness) به‌طور مستقل در فلسفه زبان مطرح می‌گردد اما از آنجا که مرزی بین علوم و شاخه‌های مختلف زبان‌شناسی نیست؛ این حوزه‌ها تحت تأثیر یک‌دیگرند. تمامی نظریات معنایی درصدد پاسخ‌گویی به این پرسش هستند که «ملاک معناداری واژگان و جملات چیست؟ آیا کلمات به‌طور طبیعی دارای معنا هستند یا معنای کلمات نتیجه قراردادهای اجتماعی است؟» (کیاشمشکی؛ هاشمی، ۱۳۹۱: ۶) و اینکه عمیق‌گرایی معنایی چگونه بین سه ساحت زبان، ذهن و واقع یا به عبارت دیگر سه جهان معنا، معرفت و جهان خارج ارتباط برقرار می‌کند؟ با عنایت به اینکه در زبان‌شناسی فراساختارگرا ابژه حذف شده و سیستم دوگانه‌گرایی فاعل‌شناسا-متعلق‌شناسایی جای خود را به (فاعل‌شناسا-تابع‌شناسا) داده است و زبان به مثابه یک فراسوژه معنای جاری شده از لوگوس را از طریق انواع خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی-فردی هفت‌گانه دریافت می‌دارد؛ معنای کلمه-پدیدارها چگونه شکل می‌گیرد و رابطه کلمه و پدیدار چگونه رابطه‌ای است؛ ارجاعی؟ تصویری؟ کارکردی یا...

پساساختارگراها با زدودن هر نوع کلیت‌گرایی و شمول‌گرایی و با تأکید بر معرفت به متن زبان، تنوع و تکثر را جانشین انسجام و مرکزیت کردند زیرا در عرصه بازی‌های زبانی «هر بازی قاعده و معنایی دارد که آن را از بازی‌های دیگر متمایز می‌کند؛ پس نمی‌توان معنای حاصل را معنای اصلی و قطعی دانست و از طریق آن ادعای شناخت و معرفت کرد.» (احمدی، ۱۳۷۴: ۲۷۲) در این منظر معنا مختلف، متفاوت و متنوع است و در جای ثابت قرار ندارد که بتوان به آن دست یافت. پس معنا نه تنها هرگز حاضر و آماده نیست بلکه همواره به تأخیر می‌افتد زیرا معنی در مفاهیم غایب و ساحت ناندیشنده نیز وجود دارد که در شرایط فعلی امکان حضور نیافته‌اند ما نه تنها با تکیه بر سلسله مراتب و تقابل‌های دوگانه به معنی نمی‌رسیم بلکه باید تقابل‌ها را با هم در نظر گرفت و روابط سلسله‌مراتبی را در هم ریخت و به جای آن روابط افقی را در نظر گرفت در روابط افقی می‌توان چندگانگی و تعدد ارتباطات را به خوبی ملاحظه کرد. (سجادی؛ دشتی، ۱۳۸۷: ۸۶) زبان‌شناسی فراساختارگرا شیوه نوینی را برای بحث معنای کلمات پیشنهاد می‌کند.

این جستار در پی آن است تا ضمن بررسی انواع نظریه‌ها در باب معنا، نظریه عمیق‌گرایی معنایی در زبان‌شناسی فراساختارگرا را تشریح و بررسی کند و در پاسخ به این پرسش که اصیل‌ترین ساحت کلمه کدام یک از جوهره‌های نوشتاری، گفتاری، معنایی و... است؛ پاسخی روشن و دانشورانه دهد.

۱-۱. بیان مساله و سوالات پژوهش

با عنایت به آنچه گذشت موضوع محوری این نوشتار، تشریح و بیان نظریه عمیق‌گرایی معنایی است. با واکاوی نظریه‌های پیشین در مورد چگونگی شکل‌گیری معنا و رابطه معنا با پدیدارها، چند نکته اساسی به دست می‌آید که عبارتند از:

۱- تمامی نظریات پیشین همگی بر عَرَضی بودن معنا در کلمه و ساحت اجتماعی نظام‌یافته آن یعنی زبان پای‌فشاری تئوریک دارند و حتی آن را امری بدیهی (آکسیومی) می‌شمارند.

۲- همگی این دیدگاه‌ها معنا را امری قراردادی و ذهنی می‌پندارند.

۳- و دیگر اینکه رابطه بین کلمه و پدیدارها را عده‌ای نسبی و عده‌ای مطلق می‌دانند و بر این اساس نظریه‌های ارجاعی، توصیفی معنا، کارکردی و... شکل گرفته است و هر یک از این نظریه‌ها این رابطه را به‌گونه‌ای توصیف کرده‌اند که هر بار به صورتی معنا محدود و محصور می‌شود.

۱-۲. ضرورت، اهمیت و هدف پژوهش

پژوهش پیش رو ضمن بررسی انواع نظریات معنایی در مکاتب زبان‌شناسی گونه‌گون، به بررسی و تحلیل و نقد این سیستم‌ها می‌پردازد و در پایان با توجه به مکتب زبان‌شناسی فراساختارگرا رابطه معنا و پدیدارها و چگونگی شکل‌گیری این رابطه به تحلیل و تشریح نظریه عمیق‌گرایی معنایی می‌پردازد که نگاهی نو به این موضوع دارد.

۱-۳. پیشینه پژوهش

تا کنون درباره موضوع این نوشتار، کتب و مقالات فراوانی به نگارش در آمده که می‌توان به مقالات زیر در این باره اشاره کرد: کیاشمشکی و هاشمی (۱۳۹۱) در مقاله «نسبت نظریات معنا با واقع‌گرایی»؛ ویلیام‌جی لایکان، ترجمه حسین بیات (۱۳۹۴) «نظریه ارجاع معنایی»؛

مهدی ذاکری (۱۳۸۸) در مقاله «معنا و صدق»؛ مشک‌فروش و عظیمی (۱۳۹۷) در مقاله «نقد فرگه بر روان‌شناسی‌گری»؛ امان‌الله فصیحی (۱۳۸۹) در مقاله «کارآمدی نظریه کارکردگرایی»؛ دکتر محمد اکوان (۱۳۸۰) «دکتر محمد اکوان» هر یک از این کتب یا مقالات به‌طور پراکنده نظریات پیشین را بیان کرده اما به حیطة نقد و تحلیل رابطه بین کلمه و پدیدارها و چگونگی شکل‌گیری این رابطه پرداخته‌اند. بر همین اساس مقاله پیش رو بدیع و نوآورانه است.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

۲-۱- نظریات معنایی پیشین

در باب معنا نظریه‌های متافیزیکی فراوانی از فلاسفه در دست است؛ برخی فلاسفه معنا را هویتی موجود می‌پندارند که یا حالات روان‌شناختی (تصورات) در قلمرو ذهن هستند (نظیر جان‌لاک و بارکلی) یا همان اشیاء خارجی هستند که مرجع عبارات زبانی هستند (مانند راسل و میل) یا موجوداتی انتزاعی و عینی هستند که در قلمرو دیگری غیر از ذهن و عالم خارج موجودند. (دیدگاه فرگه، ۱۸۴۸-۱۹۲۵) برخی دیگر التزام به‌وجود چنین هویتی را ضروری نمی‌دانند. کواین (۲۰۰۰-۱۹۰۸) نه تنها هر نظریه‌ای را که در آن معانی به عنوان هویتی موجود پذیرفته می‌شوند؛ رد می‌کند؛ بلکه مفاهیمی از قبیل هم‌معنایی و تمایز تحلیلی- ترکیبی و دیگر مفاهیمی را که نیازمند پیش‌فرض گرفتن معانی به عنوان هویتی موجودند؛ نیز انکار می‌کند. (Iepore, 2006, 325; Baldwin, 1997, 146-150) به‌طور کلی نظریه معنا را به چندین دسته می‌توان تقسیم کرد:

۲-۱-۱. نظریه ارجاعی

نظریه ارجاعی (referential) است. جان استوارت میل مشهور به چنین دیدگاهی است. از نگاه وی همه کلمات و عبارات زبانی یا نام هستند یا اجزای یک نام. وی نام را به معنای وسیع به‌کار می‌برد که بر اساس آن مفاهیمی چون علی، مرد، زن، سفید و... به یک اندازه نام هستند. از منظر «جان استوارت میل» نام‌ها همواره نام چیزی هستند که آن چیز معنای آن را تشکیل می‌دهد. (hornsby, 2006, 17-18) نظریه ارجاعی معنا در پی پاسخ به این پرسش است که چرا و چگونه زنجیره‌ای از علائم فیزیکی (نوشته یا صدا) معنادار می‌شوند؟ پاسخ نظریه ارجاعی این است که: معنای عبارات زبانی به علت ارجاع و اشاره‌گری آنها به اشیاء است. یعنی هم‌چنان که بین یک آئینه و تصویر منعکس در آن، به علت یک امر فیزیکی (نور)، یک رابطه ارجاعی

وجود دارد؛ بین زنجیره معینی از علائم و معنای مخصوص آن نیز به علت یک امر ذهنی (قرارداد) یک رابطه ارجاعی وجود دارد و این نظریه همه فهم‌ترین و شاید آسان‌ترین تبیین برای معنا ارائه می‌دهد. (lycan,2006, 1-6)

در نظریه ارجاعی، عبارات زبانی معنا دارند فقط به این علت که به اشیاء دلالت می‌کنند؛ بنابراین معنا همان مدلول است. مطابق این ایده واژگان مانند برچسب هستند؛ آنها نشانه‌هایی هستند که گویا بخش‌هایی از جهان را بازنمایی می‌کنند؛ مثلاً اسم سگ بر سگ‌ها ارجاع می‌دهد. بر این اساس جملات مانند آیین، وضع امور واقع را توصیف می‌کنند و به این نحو، موفق به دلالت بر آن اشیاء می‌شوند. البته در بیشتر موارد اسناد یک واژه به یک شیء به‌طور دل‌خواه است. (همان) نظریه ارجاعی چند ایراد اساسی دارد:

- همه واژه‌ها لزوماً نام یک شیء واقعی نیستند و لزوماً یک شیء واقعی را مورد اشاره قرار نمی‌دهند. مثلاً اسب بال‌دار که به‌چیزی در جهان واقع دلالت نمی‌کند.

- بر طبق نظریه ارجاعی، یک جمله فهرستی از نام‌ها است. اما هر فهرستی از نام‌ها به‌تنهایی یک جمله نیست و چیزی نمی‌گوید.

- پدیده‌های خاص زبان‌شناختی وجود دارند که به‌نظر می‌رسد بیش از آنکه به مدلولی اشاره کند؛ معنایی را بیان می‌کند به‌ویژه واژه‌های هم‌مرجع در بیشتر موارد مترادف نیستند. به‌عبارت دیگر دو واژه ممکن است در مدلول مشترک باشند اما در معنا متفاوت مثلاً (پاپ اعظم). (همان: ۵)

بدین ترتیب جان استوارت میل نظریه معنایی خود را این‌گونه مطرح می‌کند که معنای اسم خاص در ارجاع به مدلولشان تخلیه می‌شود به عبارت دیگر در معنای اسامی خاص، اوصاف هیچ‌گونه دخالتی ندارند و اسم‌های خاص تنها مدلول دارند.

۲-۱-۲. نظریه انگاره‌ای

نظریه انگاره‌ای یا تصویری (ideational) است. جان لاک (۱۶۹۰-۱۹۵۵) به‌عنوان مدافع شاخص این نظریه شناخته می‌شود؛ از نگاه لاک، معانی عبارات زبانی همان تصورات موجود در ذهنند و آنچه رشته‌ای از علائم و اصوات را با معنا می‌کند؛ مطابقتشان با تصور، تصویر یا باوری است که در زمان معین و به نحو بالفعل در ذهن افراد خاصی وجود دارد. (lycan,2001:78) مطابق نظریه تصویری، معنای یک گزاره به‌وسیله انگاره‌هایی (تصورات) که آن گزاره تداعی می‌کند؛ اظهار می‌شود و آنچه به یک گزاره زبانی معنای خاصی می‌دهد این واقعیت است که در آن

گزاره به‌طور منظم و پیوسته در ارتباط زبانی به‌عنوان نشانه یک انگاره خاص به‌کار می‌رود. انگاره‌ها به‌وسیله تفکر در ذهن تحقق می‌یابند و دارای وجودی مستقل از زبان هستند. واژه‌ها برای این انگاره‌ها به‌عنوان نشانه آنها وضع می‌شوند؛ در واقع هر گزاره‌ای که معنای متمایز داشته باشد باید دارای انگاره‌ای باشد که هرگاه آن گزاره در آن معنا به‌کار رفت؛ آن گزاره نشان‌دهنده وجود آن انگاره باشد. (آلستون، ۱۳۸۰: ۴۶)

۲-۱-۳. نظریه رفتاری

نظریه رفتاری (behavioral) کواین است که منکر بسیاری از نظریه‌های سنتی است؛ به تأکید بر نظریه رفتاری، التزام نظریه‌های سنتی به پذیرش وجود معانی به‌عنوان هویتی موجود را امری بیهوده تلقی می‌کند. (lepore, 2006: 325 و استرول، ۱۳۸۳: ۳۱۷) نظریه رفتاری، معنای گزاره را با محرکی که باعث برانگیختن رفتار می‌شود و یا با پاسخ‌هایی که برمی‌انگیزد؛ به دست می‌دهد. (آلستون، ۱۳۸۰: ۲۵) این نظریه همانند نظریه تصویری بر نقش زبان در ایجاد ارتباط توجه و تأکید دارد. با این تفاوت که بر جنبه‌های علنی و قابل رؤیت موقعیت ارتباطی متمرکز است. (همان: ۴۶) نظریه رفتاری که گاهی نظریه کاربردی نیز خوانده می‌شود؛ دیگر التزام وجودی به معنای نداد. از نگاه ویتگنشتاین کلمات و جملات همانند مهره‌های یک بازی یا نشانه‌هایی هستند که برای انجام حرکت در کنش‌های اجتماعی قراردادی و قاعده‌مند به‌کار می‌روند؛ از این منظر معنا دیگر شیئی انتزاعی نیست. بلکه معنا وابسته به نقش کارکردی است که در رفتار اجتماعی انسان بازی می‌کنند. در واقع معنای یک عبارت، چیزی جز داشتن نقش و کارکرد اجتماعی آن در موقعیت‌های محاوره‌ای نیست. (lycan, 2001: 89)

۲-۱-۴. نظریه کارکردگرایی

محوری‌ترین مفهوم در کارکردگرایی واژه کارکرد است. کارکرد، معادل واژه (function) دارای استعمالات فراوانی است چنانچه این اصطلاح در ریاضی به معنی «تابع» در زیست‌شناسی به معنی (فعالیت یا منشأ چیزی بودن) در نظام اداری به معنی خدمت، وظیفه، کار، مجموعه تکالیف، پایگاه، مقام، شکل، حرفه و در تبیین علی امور به معنی اثر و نقش به‌کار می‌رود. بنابراین، معنای کارکرد در منطق کارکردگرایی، اثر یا پیامدی است که یک پدیده در ثبات، بقا و انسجام نظام اجتماعی دارد. مهم‌ترین زمینه اجتماعی مؤثر بر کارکردگرایی رشد فرهنگ سودمندی مبتنی بر مکتب اصالت لذت بنامی در میان طبقه متوسط بورژوازی در فرانسه است. بنابراین ویتگنشتاین به دو صورت به زبان می‌نگرد:

۲-۱-۴-۱. زبان به مثابه تصویر

محور تفکر دوره اول ویتگنشتاین بیان نسبت میان زبان و عالم است. او به دنبال نظریه اتمیسم منطقی راسل معتقد است که زبان و عالم از بسائط منطقی ساخته شده‌اند. بسائط زبان «نام‌ها» و بسائط عالم «اشیاء» اند ویتگنشتاین «نام» را به عنوان یک نشانه ساده که در قضیه به کار می‌رود؛ تعریف می‌کند نشانه‌های ساده‌ای که در قضیه به کار می‌روند؛ نام‌ها خوانده می‌شوند. (ویتگنشتاین، ۱۳۹۹/۳: ۲۰۲) این نشانه‌های ساده بسیطند و از نشانه‌های دیگر ترکیب نشده‌اند. به ازاء هر نام یک شیء وجود دارد نام معنای شیء و شیء مدلول یا نماینده نام است. (اکوان، ۱۳۸۰: ۲۹۵) بنابراین ساده‌ترین عناصر سازنده قضیه «نام» است و در برابر هر نامی یک شیء یا یک موضوع قرار دارد. این اشیاء یا موضوعات عناصر بسیط عالم به شمار می‌روند. یک نام تصویر واقعیت نیست بلکه قضیه با ترکیبی از نام‌ها واقعیت را تصویر می‌کند. ویتگنشتاین مقدم به دنبال یافتن پایه‌های زبان بود. پایه زبان نزد او قضیه است به گونه‌ای که بیان می‌دارد؛ «همه وظیفه من عبارتند از: توضیح و تبیین ماهیت قضیه، یعنی معین کردن ماهیت امور واقع که قضیه تصویرشان است. (همان)

از نظر ویتگنشتاین، زبان تصویری از واقعیت است؛ یعنی میان تصویر و آنچه به تصویر در آمده شباهتی در ترکیب وجود دارد؛ صورت قضیه مطابق است با صورت واقعیت. به بیان دیگر میان تصویر و آنچه به تصویر در آمده وجه شباهتی در ترکیب وجود دارد و همین وجه شباهت در ترکیب سبب می‌شود که صورت زبان عین صورت واقعیت گردد که به چندین صورت بیان شده است.

الف) نظریه توصیفی فرگه و راسل: این نظریه ابتدا برای اسامی خاص (nameproper) مطرح شد مانند سقراط، افلاطون و... که به یک فرد خاص در جهان اشاره دارد و سپس در مورد اسامی جنس مطرح گردید. مانند اسم‌های جنس (طلا)، (آب) که دارای مدلول‌های متعددی از یک نوع در جهان خارجند. مقوله اصلی نظریه توصیفی معنا این است که معنای اسامی خاص در مجموعه معینی از اوصاف خلاصه می‌شود؛ به بیان دیگر، معنا در اسامی خاص عبارتند از مجموعه‌ای معین از توصیفات که مدلول را به صورت یکتا در جهان خارج متعین می‌کند. برای مثال معنای اسم خاص ملاصدرا عبارت است از صاحب کتاب گران سنگ /سفر اربعه، شاگرد بزرگانی چون معلم ثالث میرداماد، شیخ بهایی، مرحوم میرفندرسکی و... که این مجموعه معین از اوصاف؛ مدلول اسم خاص ملاصدرا به صورت یکتا در جهان خارج متعین می‌کند.

ب) **نظریه توصیفی جدید:** این نظریه در پاسخ به برخی مشکلات نظریه توصیفی فرگه و راسل مطرح گردید. نظریه توصیفی جدید به افرادی چون ویتگنشتاین (wittgenesein)، استراوسن (strawson) و سرل (searle) نسبت داده می‌شود و گویا ریشه این نظریه به بخش‌هایی از کتاب تحقیقات فلسفی ویتگنشتاین برمی‌گردد. (kripke,1981,31) فحوای این نظریه به ما می‌گوید که معنای اسم خاص، مجموعه معینی از اوصاف نیست بلکه معنای اسم خاص عبارت است از مجموعه‌ای نامعین از توصیفات که به صورت یکتا مدلول اسم خاص را متعین می‌کند. به بیان دیگر، فرد برای دانستن معنای اسم خاص، نیازمند آگاه بودن به مجموعه‌ای معین از اوصاف نیست بلکه چنانچه به بیشتر این توصیفات علم داشته باشد؛ معنای آن اسم خاص را می‌داند و همین مقدار از توصیفات اسم خاص، مدلول اسم خاص را به صورت یکتا در جهان خارج متعین می‌کند.

پ) **سازگاری نظریه توصیفی معنا با قیاس‌ناپذیری معنایی:** کوهن در مورد قیاس‌ناپذیری ابراز می‌دارد که معنای واژگان در یک پارادایم به صورت کل‌گرایانه (holistic) شکل می‌گیرد. به عبارت دیگر، واژگان در هر پارادایم، معنای مخصوص به خود را دارند؛ به نحوی که امکان گفت‌وگو میان دو پارادایم رقیب منتفی است؛ نتیجه منطقی این خواهد بود که واژگان در پارادایم‌های مختلف به مدلول‌های متفاوتی اشاره می‌کنند؛ چرا که در نظر کوهن این توصیفاتند که مدالیل خارجی واژه را متعین می‌کنند. لذا وقتی دانشمند فیزیک نیوتونی در مورد جرم صحبت می‌کند واژه «جرم» به چیزی اشاره دارد و وقتی دانشمند فیزیک نیوتونی در مورد جرم صحبت می‌کند واژه جرم به چیز دیگری اشاره دارد. (Kuhn,1970,102) پذیرش این بیان ما را به ناواقع‌گرایی هم در مورد واژگان نظری (the oretical terms) و هم در واژگان مشاهده‌ای (observational terms) در علوم تجربی می‌کشاند. زیرا در هر پارادایم واژگان به مدلول خاصی اشاره می‌کنند و این اشاره به مدلول، در پارادایم‌های مختلف می‌تواند به مدالیل گونه‌گون معطوف باشد.

ت) **نظریه علی ارجاع کریپکی:** کریپکی در نامگذاری و ضرورت، پس از نقدهای جدی و نافذی که در برابر نظریه توصیفی معنا آورده؛ نظریه علی ارجاع را مطرح می‌کند. این نظریه می‌گوید در جریان معناداری اسم خاص، نخست برای یک مدلول، یک اسم خاص نامگذاری می‌شود و این دلالت اسم خاص به مدلولش از طریق یک زنجیره علی (causal chain) به افراد دیگر جامعه انتقال می‌یابد و افراد جامعه پس از این، معنای این اسم خاص را همان مدلول اسم خاص می‌دانند.

۲-۱-۴. زبان به مثابه ابزار

ویتگنشتاین در تفکر دوره اول خود نفوذ زبان را به مثابه تصویر و در دوره دوم به «ابزار» تشبیه می‌کند. تصویر به حکم ماهیتی که دارد وضع خاصی را نمایش می‌دهد در حالی که ابزار ماهیتاً ممکن است برای مختلف به کار رود. ویتگنشتاین متأخر بر آن است تا از این فکر که بازنمایی و «تمثل» جوهر زبان است اعراض کند و به این نظریه روی آورد که باید زبان را متشکل از ابزارهای مختلفی برای علامت دادن به یکدیگر تلقی کنیم. (اکوان، ۱۳۸۰: ۲۹۶) همان‌طور که کاربرد ابزارها یکسان نیستند به‌همان سان کارکرد کلمات نیز متفاوت است. زبان یک ابزار بوده و مفاهیم آن نیز ابزارهایند مانند مهره‌های شطرنج، که هر یک را باید بر اساس قاعده معینی به حرکت درآورد. چنانچه هیچ‌یک از مهره‌های شطرنج نمی‌توانند کار دیگری را انجام دهد، هیچ یک از انواع زبان‌ها نیز نمی‌توانند به جای دیگری استعمال شوند. اگر شیوه‌های گونه‌گون زبان درست و براساس قواعد معین به کار برده نشوند، مشکلات فلسفی رخ می‌نمایند. ویتگنشتاین متأخر دیدگاه «کاربردی یا ابزاری زبان» را جایگزین «نظریه تصویری معنا» کرد. براین اساس، برای فهم معنای زبان کافی است که به کارکرد آن در زندگی مردم بنگریم. او در این مرحله تأکید می‌ورزد که زبان به نحو نامحدودی گسترش‌پذیر و قابل بسط است و هیچ ماهیت یگانه‌ای نیست که تمامی کاربردهای زبان را به هم پیوند دهد. «معنای یک کلمه کاربرد آن در زبان است.» (Wittgenstein, 1958:43)

با توجه به سیر تطور معنا در نظریه‌های معنایی پس از معرفی اجمالی نگرش نظریه عمیق‌گرایی معنایی نسبت به معنی، در نهایت با عنایت به این نگرش به نقد و تحلیل این دیدگاه‌ها خواهیم پرداخت.

۲-۲. نظریه عمیق‌گرایی معنایی

برای آشنایی با سیر تطور معنا در نظریه عمیق‌گرایی معنایی نخست می‌بایست منشأ معنا را یافت و سپس مسیرهای خیزش معنا به جهان هستی را درک کرده و در نهایت به چگونگی رابطه بین کلمه و پدیدارها پرداخت.

۲-۲-۱. مقام جامع معنایی (لوگوس)

در مقام جامعیت، کلمه از نظر وجودی تعریف می‌شود و سپس براساس شناخت وجود می‌توان از کلمه به درکی دیالکتیکی رسید. کلمه در مقام جامعیت، وجودی فرابعدی و فرایی دارد و نمود آن «کلمه-هستی» است که وقتی در جهان مکانی-زمانی موجودیت یافت در مقام تکثر

در کالبد «کلمه-پدیدارها» ذاتی چهاربعدی می‌یابد یعنی وجود چیزیست فراتر از جهان چهاربعدی و «کلمه-پدیدارها». (آذریک؛ احمدی، ۱۳۹۸: ۱۰۶-۱۰۷) بر همین اساس لوگوس تنها می‌تواند مقام جامع وجودی کلمه باشد که هر زبان و فرهنگی که حاصل زبانی خاص است و موجودیت کلمه-پدیدارهای ویژه خود را دارد، توانسته با شعور خودآگاه جمعی خویش و تولید مکاتب اندیشگانی خاص، پرده‌هایی از لوگوس یا مقام جامعیت وجودی کلمه را عریان سازد زیرا آن کلمات متکثر خود زادانه مقام جامعیت وجودی کلمه یعنی لوگوس بوده‌اند پس درک خاصی که از لوگوس داشته‌اند ریشه در ناخودآگاه و خودآگاه جمعی آن زبان خاص دارد. هر معنایی که از مقام جامع وجودی کلمه دریافت می‌شود از مای بالاتر به تناسب روح و ذات آن معنا، جوهره معنایی خاص خود را دریافت می‌کند مثلاً لوگوس «کلمه-هستی» درخت با توجه به بار معنایی‌ای که از توده بی‌صورت و گنگ دریافت می‌دارد جوهره‌مند می‌شود. درواقع برخلاف نظر زبان‌شناسان ساختگرا که می‌پندارند ابتدا تصور صوتی کلمه به وجود می‌آید، حتی قبل از تشکیل «کلمه-پدیدار» در جهان چهاربعدی، معنا در جوهره معنایی و در جهان فرابعدی از وجود بهره‌مند می‌شود. جوهره معنایی دریافت شده از مقام جامعیت (لوگوس) «کلمه-هستی» درخت در هم‌افزایی با جوهره‌های زیستی، حرکتی، تناروحی، تصویری و... یک بافتار و ساختار را تشکیل می‌دهد که درون ساختار و بافتاری بالاتر است. (هاشمی، ۱۴۰۰: ۱۳۶)

۲-۲-۲. کلمه-هستی

هر چیزی در هستی از یک توده نامفهوم، گنگ و بدون صورت در شعور انسانی نمود می‌یابد که این توده بی‌صورت، گنگ و نامفهوم همان مقام جامع وجودی (لوگوس) است. مرحله‌ای که توده نامفهوم، گنگ و بدون صورت در جهان شعوری انسان بنا بر تمایزها و تشابهات متعین می‌شود شاکله‌ای کلمه-پدیدارانه خواهد گرفت. در این مرحله هر چیزی با توجه به بار معنایی خاص خود بهره‌ای از وجود می‌برد. مقام جامعیت وجودی کلمه یا لوگوس همان «بار معنایی» است که در توده گنگ و نامفهوم و بدون صورت به طور بالقوه حضور دارد و برای هر چیزی یا هر شاکله‌ای در بر دارنده کل یا مقام جمعی است که «کلمه-هستی» با توجه به بهره‌ای که از آن وجود می‌برد، هستی‌مند می‌شود. (آذریک؛ احمدی، ۱۳۹۸: ۱۰۸) پس لوگوس در زبان‌شناسی فراساختارگرا مقام جامعیت وجودی تمام معناها و تمام «کلمه-هستی»ها و تمام «کلمه-پدیدار»ها است. درواقع «کلمه-هستی» مرحله پیش از وجودمند شدن «کلمه-

پدیدار» بوده و چون این مرحله جامعیتی بسیط دارد تکثر و تضاد و مرکب‌انگاری در آن راهی ندارد. وارون نظر فلاسفه پیشین که لوگوس را عقل کیهانی، نظم کیهانی، سخن، کلمه، گفتار، نوشتار و... می‌دانند؛ مقام جامعیت وجودی کلمه یک بی‌نهایت بسیط است که تمامی تعاریف گفته شده را در خود می‌پروراند و عریان می‌کند. از این رو لوگوس یا مقام جامعیت وجودی کلمه سرمنشأ تمام معناها و پیش از ماده، جوهر، صورت، مکان، زمان و... است.

۲-۲-۳. کلمه-پدیدار

می‌توان به جرئت گفت که حواس پنج‌گانه انسان نیز کلمه‌محور بوده و درک پدیدارها بدون کلمه محال است؛ زیرا انسان با یک شیء فی‌نفسه روبه‌رو نیست و پدیدار را نمی‌توان شیء فی‌نفسه تعریف کرد بلکه ذهن و حواس پنجگانه کلمه‌محور با «کلمه-پدیدارها» روبه‌رو است. هیچ پدیداری، بدون حضور کلمات موجودیت نخواهد یافت؛ زیرا ذهن در بدو مواجهه با یک چیز، انطباق یا تأثیری گنگ، نامفهوم و بدون صورت دریافت خواهد کرد و این یعنی توده‌ای بی‌شکل؛ اما شعور کلمه‌محور که فطری انسان است این انطباق یا تأثیر را که به کمک اعضا و جوارح حواس پنجگانه دریافت می‌شود براساس مؤلفه‌های پیشینی ذهن (مقولات) که از جنس کلمه‌اند؛ از لحاظ جنس، شکل، رنگ، امتداد، ماده، کمیت، کیفیت و... مقوله‌بندی یا درک مشاهده‌ای خواهد کرد. ذهن این مقولات را تجزیه و تحلیل و ترکیب کرده و به تصور دست خواهد یافت. (همان، ۱۳۹۷: ۱۷) مثلاً درک و دیدن یک چیز از نگاه زبان‌شناسی فراساختارگرا، حاصل هم‌افزایی، عضو بینایی در سر، مرکز بینایی در مغز و شعور بینایی در ذهن است و هرگاه یکی از این سه مختل شود دیدن و درک چیزها دچار نقص و نارسایی می‌شود و درک تمایزاتی و تشخیصی نخواهد شد. شعور کلمه-پدیدارانه انسان فقط در ساحت ذهن سامان نمی‌یابد بلکه حواس پنج‌گانه او نیز دارای این گونه شعوری هستند یعنی آگاهی در حواس پنج‌گانه برآیند هم‌افزایی میان اندام خاص آن قوه حسی در تن و مرکز عصبی آن اندام در مغز و نیز شعور کلمه‌محور آن قوه در زبان کلمه‌گرای بشر است. «در دیگر هستی‌مندان زمینی به جای کلمه-پدیدار ما شاهد برآیند تشعشع پدیداری خاص هر گونه هستیم.» (آدریک؛ اهورا و همکاران، ۱۳۹۶: ج ۱: ۱۹۸)

وارون نگرش فلاسفه و زبان‌شناسان که تصور می‌کنند از یک پدیدار نخست تصور صوتی سپس تصور معنایی (تصور ذهنی) شکل خواهد گرفت؛ در ذهن انسان ابتدا توسط حواس پنج‌گانه کلمه‌محور، از یک توده بی‌شکل و ناهم‌گون، معنایی در ذهنمان توسط شعور

کلمه‌محور که فطری و ذاتی ماست نقش خواهد بست یعنی پیش از دال، ما معنا یا درکی از آن چیز (توده ناهمگون بی‌شکل) را در خواهیم یافت سپس می‌کوشیم به این درک یا معنا شکل بدهیم و به تصویر کشیدن و تصور کردن روی می‌آوریم؛ یعنی حتی پیش از تصور صوتی ما با نقاشی کردن درصدد پررنگ‌تر کردن معنا و شکل دادن به پدیدار مورد نظر هستیم. در واقع پدیدار نیز با شکل‌گیری کلمه مرحله به مرحله در حال شکل گرفتن است. جوهره نوشتاری کلمه در نقش نگاره‌های اولیه از هر چیزی خلق می‌شود و در مرحله بعد و طبق قراردادی جمعی برای جوهره‌های معنایی و نوشتاری، اصوات خاصی در نظر گرفته می‌شود و توده بی‌شکل اولیه رفته‌رفته در معنا و شکل و صوت به انسجام و هماهنگی می‌رسد. سپس هم‌افزایی جوهره‌های معنایی، نوشتاری و گفتاری با پدیدار منجر به شکل‌گیری فرایندی به نام کلمه-پدیدار شده و نام‌گذاری اتفاق می‌افتد. (همان: ج ۲: ۲۳۷)

۲-۲-۴. عمیق‌گرایی معنایی

در نظریه عمیق‌گرایی معنایی، هر پدیدار در ذهن ما با کلمه‌ای مشخص می‌شود. در واقع رابطه متقابل بین پدیدار و کلمه کلی فراتر از هم‌افزایی جوهره‌های معنایی، نوشتاری و گفتاری و پدیدار است. رابطه متقابل کلمه و پدیدار به تشکیل نشانه زبانی می‌انجامد. با شکل‌گیری کلمه، پدیدار نیز در شعور کلمه‌گرای ما تعریف می‌شود. سپس پدیدارهایی که وجه شباهتی با کلمه-پدیدارهای پیشین داشته باشند توسط آن نشانه‌های زبانی پیشین تعریف می‌شوند. پدیدار صرفاً یک شیء در جهان خارج نیست بلکه انواع مفاهیم و مصداق‌ها را شامل می‌شود. در واقع هر معنایی که بر ذهن مرتسم می‌شود تشکیل دهنده یک پدیدار است. از نگاه عمیق‌گرایی معنایی که رابطه معنی و پدیدارها را بررسی می‌کند پدیدار صرفاً یک شیء و تنها مصداق در جهان خارج نیست بلکه انواع مصداق‌ها و مفهوم‌ها را شامل می‌شود؛ چه آنها که به صورت شیء در جهان خارج موجود باشند و چه آنها که در ذهن آدمی شکل گرفته‌اند و مفهوم‌ها را تشکیل می‌دهند. پس چه سنگی که در جهان خارج موجود است و چه سیمرغ که در جهان خارج موجود نیست اما در زبان و ذهن کلمه‌محور بشر وجود دارد؛ همه و همه پدیدار هستند. پدیدار چیزی است که از لحاظ وجودی به مای بالاتر از خود وابسته است و وجودش را از آن می‌گیرد؛ بنابراین وارون نگرش ارسطوئیان و اخلافش که در نهایت برای شیء یک جنس عالی در نظر می‌گرفتند و آن جنس عالی قائم به ذات بود؛ پدیدارها در نگرش

زبان‌شناسی فراساختارگرا از لحاظ وجودی و جوهره‌های تشکیل‌دهنده وابسته به مای بالاتر از خود هستند. (آذریک؛ احمدی، ۱۳۹۸: ۹۷)

بیشتر نظریه‌های معنایی در یک چیز متفق‌القول هستند و آن این که طرقتی که پدیدار آشکار می‌شود همه نهایتاً توسط کلمه بیان و ابراز می‌شوند؛ یعنی نخست پدیدار آشکار می‌شود سپس توسط کلمه در زبان تشخیص و نمود می‌یابد؛ «اما وارون این نگرش زبان‌شناسی فراساختارگرا بیان می‌کند که پدیدارها پیش از پدیدارشدن و در حین پدیدارشدن باید کلمه باشند و کلمه بشوند. هیچ پدیداری بدون کلمه شکل نمی‌گیرد و عریان نمی‌شود یعنی کلمه است که در حین شکل‌گیری به شیء مجال پدیدار شدن و درک شدن توسط شعور کلمه‌محور ما می‌دهد. حتی می‌توان گفت نوع جوهره معنایی در نوع پدیدارها متفاوت است و قاعدتاً هر جوهره معنایی به خصوصی پدیدار به خصوصی را تشکیل خواهد داد. به طور کلی می‌توان گفت پدیدارها از دل کلمه و خصوصاً جوهره معنایی شکل خواهند گرفت و این کلمه است که با ظهور و هم‌افزایی جوهره‌های خود اجازه پدیدار شدن می‌دهد و شرایط را مهیا می‌سازد تا پدیدار و کلمه با هم‌افزایی با همدیگر خود را آشکار سازند. درواقع هستی یک توده نامفهوم و بی‌فرم است که فقط و فقط از طریق کلمه-پدیدارگی می‌تواند ساحت‌هایی از خود را بر ما بنمایاند؛ و هر کدام از جهان بینی‌های گفته شده ساحتی از آن کلمه-پدیدار را به فهم درآورده‌اند و اصل این فرایند کلمه-پدیدارشدن هستی توسط وجودی به نام انسان است که در ساحت چهاربعدی شاکله جوهری آن موجودمند شده است. (هاشمی، ۱۴۰۰: ۱۳۲)

نگرش زبان‌شناسی فراساختارگرا «کلمه» را خود پدیدار می‌داند نه مجالی برای دیده شدن پدیدار تا پدیدار از طریق آن گفتار یا لوگوس خود را از طریق خود نشان دهد. پدیدار چیزی خارج از کلمه نیست؛ کلمه کلی فراتر از هم‌افزایی ابعاد و ساحت‌های جوهری و ماهیتی خود پدیدار است. ما اشیا و چیزها را با کلمات می‌بینیم؛ می‌شنویم؛ لمس می‌کنیم حتی می‌چشمیم و می‌بوییم. ما قبل از چیزها با کلمات و معنا یا آگاهی و درکی که بر شعور کلمه‌گرایمان مرتسم می‌شود ارتباط بی‌واسطه برقرار کرده‌ایم و ذهن و فرآگاه شعوری ما از پیش خصوصیات چیزها را مقوله‌بندی می‌کند؛ (همان: ۱۳۷) و انسان قبل از این که ذهنش مقوله‌بندی شود خود را با یک چیز بی‌شکل، ناهمگون، فاقد رنگ، فاقد بو و... روبه‌رو می‌بیند؛ ذهن پیش از این رویارویی و در حین آن مقوله‌هایی مانند جنس، رنگ، بو، اندازه، شکل، زمان، مکان، حجم، چگالش و... را مقوله‌بندی می‌کند و بر اساس این مقوله‌ها به درک معناهای گونه‌گونی از چیزها درک می‌رسد. به همین دلیل ما با پدیدارهای متفاوت روبه‌رو هستیم زیرا حضور

مقوله‌های متفاوت ایجاد معناهای متفاوت خواهد کرد و معنای متفاوت یعنی کلمه و پدیدار متفاوت؛ بنابراین باید در مورد تعریف مصداق در زبان‌شناسی و معناشناسی تجدیدنظر شود، چرا که مصداق خود یک کلمه-پدیدار یعنی یک نشانه زبانی است مثلاً سنگ یک کلمه-پدیدار بوده که از مقوله‌های بسیاری فراهم آمده است.

۲-۲-۵. خودآگاه و ناخودآگاه جمعی-فردی زبانی

ساحتی است که در آن امکانات وجودی (لوگوسیک یا مقام جامع وجودی) و ظرفیت‌های موجودی (کلمه-پدیدارها یا مقام متکثر موجودی) سامان می‌یابند و معنا چون حاصل قراردادهای موجودی نیست و از ساحتی فراتر از روابط و ساختارهای فرهنگی، ژنتیک-نژادی، مکانی، زمانی، رسانه‌ای و... بشر جاری است پس قرارداد و برساخته به شمار نمی‌آید بلکه جوهره‌ای است که انسان برای تعیین فیزیکیال جوهره وجودی کلمه یعنی معنا به خلق جوهره‌های گونه‌گون و متفاوت در هر نسل، محل و عصر دست یازیده یعنی انسان جبراً جوهره‌های آوایی-گفتاری، خطی-نوشتاری، حرکتی و... را در حیطه اجتماعی قراردادها خلق و جوهره‌های وجودی-معنایی-مفهومی را در ساحت مقوله‌های فراقاردادی مکانشی، زمانشی، ژنتیک-نژادی، سنتی-اندیشگانی و... کشف می‌کند زیرا پیشاپیش در بستر هستی-کلمه، از مای بالاتر یعنی ساحت لوگوسی هستی در تمام ابعاد مشکک موجودی جاری شده‌اند و هستند. (آذریچک؛ احمدی، ۱۳۹۹: ۱۱۶) بنابراین بنیان‌روایت تفاوت تمام زبان‌ها در گونه مقوله‌بندی جوهره‌های مکشوف معنایی-مفهومی و قرارداد ناگزیر اجتماعی در ماتریال‌های آوایی-گفتاری، خطی-نوشتاری، حرکتی و... است به عبارت دیگر زبان‌ها جوهره‌های گفتاری و نوشتاری متفاوتی را در ظرفیت موجودی خویش سامان می‌دهند تا آن امکانات وجودی (که پیشینه آن مشترک است) را متعین کرده و نمود بخشند. همه زبان‌های زنده دنیا با تمام تفاوت‌های مکانشی، زمانشی، ژنتیک-نژادی، رسانه‌ای و... که در نوع مقوله‌بندی امکانات وجودی زبانی (جوهره‌های معنایی-مفهومی) دارند دارای ظرفیت و قابلیت مشترک ترجمه بیش از نود درصد قاموس‌های واژگانی یعنی درک فراساختاری هر زبانی نیز هستند که این برمی‌گردد به ریشه‌گاه و سهم مشترک وجودی آنها و همین امر بطلان عینی و پراگماتیک تمام آکسیوم‌های قراردادپندار، عرضی‌شمار و نسبی‌انگار در سیستم‌های معناشناختی پیشینی است که همه در اصالت‌زدایی از معنا در کلمه و زبان یعنی جهان انسانی (در کلان‌روایت‌های گونه‌گون در/بر بنیان‌روایت مشترک) گوی سبقت را از یک‌دیگر ربوده‌اند. بنابراین

نظریه عمیق گرای در معنا نخستین سیستم اصالت معنا را در زبان شناسی نوین پایه گذاری کرده و زبان جهانی بشری را بر دو بنیان-روایت کشف کرده است: مرحله آغازین درک هر زبان چه در کودک و چه در یک نوآموز زبانی که بر اساس درک فراساختاری تک کلمه‌ای یعنی واژانه محور است و مرحله دوم زبان جهانی ساختن جمله بدون کلمات درون زبانی یعنی فقط بر پایه کلمه-پدیدارهای اسمی و فعلی.

دو مبحث مذکور یعنی اشتراک معنایی-مفهومی بیش از نود درصد قاموس واژگان در زبان‌های زنده دنیا (و حتی زبان‌های مرده دنیا) و دو ساحت واژانه‌ای-پدیداری زبان جهانی بشری این واقعیت را عریان می‌سازد که کلمات چه از لحاظ ساحت ثابت معنایی و چه ساحت ثابت مفهومی قابلیت ترجمه به هم‌دیگر و درک فراساختاری جهانی را دارند. بنابراین در ناخودآگاه جمعی-فردی زبانی که با انواع زبان‌ها روبه‌رو هستیم چیزی به نام ساحت ثابت معنایی و به تبع آن، ساحت ثابت مفهومی جوهره معنایی کلمه که از لوگوس به صورت کلمه-هستی جاری شده اصالت دارد و زبان‌های گونه‌گون فقط کشف و مقوله‌سازی‌های متفاوتی از این ساحت ثابت جوهره معنایی-مفهومی هستند که هر لحظه می‌توانند در ساختار روابط گونه‌گون با حفظ و همراهی همواره ساحت ثابت معنایی کلمه شاهد بارش، تابش، ریزش و رویش معانی مختلف و حتی ظاهراً متضاد باشیم. (همان: ۱۲۸) مقام متکثر کلمات کلمه-هستی را وارد مقوله‌بندی‌های زبانی می‌کند و گویشوران زبان براساس تمایزها، تشابه‌ها و مقوله‌بندی‌های زبانی، آن کلمه-هستی جاری شده از لوگوس را درک می‌کنند و ساحت کشف در هر خودآگاه و ناخودآگاهی جمعی-فردی با توجه به ضرورت‌هایی که در هر خودآگاه و ناخودآگاه جمعی-فردی مکانی، زمانی، نژادی، مذهبی، اندیشگانی و... تجربه کرده‌اند، اتفاق می‌افتد. در نتیجه ساحت مشکک مادرمائیک زبانی نوعی فراسوژه را می‌آفریند که انواع زبان‌های تجربه شده توسط گویشوران زبان، پیش‌نیازها و پیش‌فرض‌های زبان در خودآگاه و ناخودآگاه جمعی-فردی زبانی شده است. ساحت مشکک زبانی مشترک بشری را می‌توان چنین طبقه‌بندی کرد:

-ساحت واژگانی: با حضور تنها کلمه-پدیدارها بدون دستور زبان پیش ساخته.

-ساحت کلمه پدیدارها: با حضور دستور زبان اما بدون حضور واژگان درون زبانی.

-زبان‌های مادری: یک جمله‌ای کامل با واژگان درون زبانی.

-زبان‌های ساختارمند: شامل دانش واژگان و کلمات انتزاعی‌ای بیش از زبان‌های ابزاری است.

-زبان‌های ابزاری محدود: فقط خاص یک قبیله یا اقلیم شبیه زبان‌های پیشاگفتاری و آوایی است که در برخی قبایل بدوی در آفریقا که هنوز نمونه‌هایی از آن یافت می‌شود که با وجود شکل یافتن یک زبان تمام تعاریف رایج در زبان‌شناسی غرب را در تعریف کلمه و صرف و نحو زبانی به شدت نقض می‌کنند.

-زبان‌های ابزاری گسترده: مانند زبان بومیان آمریکا و آفریقا که به مرحله گفتاری رسیده‌اند و تنها از جوهره گفتاری و معنای زبان بهره‌مند هستند.

-زبان‌های ابزاری گفتاری-نوشتاری: دارای ادبیات و روایات، آیین‌ها و سنت‌های مکتوب و... هستند این زبان دارای دانش‌واژگان و کلمات انتزاعی محدودند.

-زبان‌های پیشرفته گفتمانی: زبان‌های پیشرفته دارای ادبیات و سنت که آنها را وارد گفتگوی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها می‌کند. این زبان قابلیت گفتمان با دیگر فرهنگ‌ها را پیدا کرده و اغلب گفتمان سازند از قبیل زبان فارسی یا زبان چینی.

-زبان‌های فراگفتمانی: زبان‌هایی هستند که در سطحی فراتر از خود گفتمان می‌کنند و سبب انتقال گفتمان به سایر خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی-فردی هفت‌گانه شده و به نوعی گفتمان فرازبانی دست می‌یابند مانند زبان فرانسه یا زبان انگلیسی که قادر به گفتمان‌سازی در سطح فرازبانی هستند.

-زبان‌های ریشه‌گانی: زبان‌هایی هستند که ریشه در ناخودآگاه جمعی-فردی زبانی بشری دارند مثل زبان سانسکریت، اوستایی و عبری. (همتی، رشیدی، ۱۴۰۰: ۴۹)

۲-۳. نقد و تحلیل

با عنایت به آنچه گذشت زبان‌شناسی فراساختارگرا به مسأله معنا به گونه‌ای مرکزافزایانه می‌نگرد بدین ترتیب که هیچ یک از نظریات زبان‌شناسان در مورد مسأله معنا را رد نمی‌کند اما براساس نگرش اصالت کلمه و مقام جامع وجودی کلمه (لوگوس) نگاهی نو به اصالت معنا در زبان‌شناسی نوین دارد.

براساس نظریه ارجاع معنایی، معنای یک گزاره همان چیزی است که آن گزاره به آن ارجاع داده و یا در ارتباط با آن است، بدین ترتیب، به ازای هر گزاره معنادار یک چیز به عنوان مرجع و مدلول آن وجود دارد. (hornsby, 2006, 17) حال آنکه در نظریه عمیق‌گرایی معنایی و در همراهی با جان استوارت میل و نظریه ارجاعی معنا باید گفت که تمامی معنایی که از لوگوس جاری می‌شوند صرفاً نام نیستند اما ذهن انسان به ویژه کودک در اوایل مرحله

زبان‌آموزی پدیدارها را براساس نام‌ها و افعال دسته‌بندی می‌کند و هر نام را به پدیداری ارجاع می‌دهد و هر فعل را به کنشی و به ازاء هر نام یک پدیدار به عنوان مرجع و مدلول آن وجود دارد. اما نه به ازاء هر گزاره معنادار، زیرا هر گزاره معنادار ممکن است در جهان خارج مصداق و مدلولی نداشته باشد مثلاً اسب انسان‌نما یک گزاره معنادار است اما مرجع و مدلولی در جهان عینی ندارد.

پس می‌توان نتیجه گرفت که پدیدار (مدلول) می‌تواند سه مصداق متفاوت بپذیرد:

- مصداق عینی در جهان خارج، مانند درخت، گنجشک و... (قابل مشاهده)
 - دخل و تصرف در ذهن مانند مارمولک بی‌دم یا مارمولکی که دو دم یا چهار چشم دارد. (ریشه آن کاملاً واقعی است البته با خردک‌دست‌کاری‌های ذهنی آن‌چنان‌که این دست‌کاری ذهنی تا آنجا باشد که واقعیت وجودی هستی‌مند مورد نظر را به حاشیه یا چالش نکشاند.)
 - برساخته ذهن مانند ققنوس، سیمرغ، دریای جیوه و... (ریشه در واقعیت هم ندارد.)
- نظریه ارجاعی درباره معنای زبانی، معنای همه عبارات را بر این اساس تبیین خواهد کرد که آن عبارت به طور قراردادی با اشیاء یا وضعیت‌های واقع در جهان مرتبط شده‌اند، و نیز چگونگی فهم یک جمله توسط یک انسان بر این اساس تبیین خواهد کرد که آن شخص می‌داند اجزای تشکیل دهنده آن جمله به چه چیزی در جهان ارجاع می‌دهد. (Lycan, 2006, 1-6)

ارون نظریه ارجاعی معنا، نظریه عمیق‌گرایی معنایی، معنای عبارات زبانی را چیزی فراتر از ارجاع و اشاره‌گری آنها به اشیاء می‌داند هر چند در نظریه عمیق‌گرایی معنایی، کلمه و پدیدار دو روی لاینفک یک سکه در درک بشری از هستی/هستی‌مندان هستند و هیچ یک بدون دیگری چه در داده‌های حسی، چه شهودی و چه ذهنی تعین نخواهند یافت آن‌چنان‌که در جهان ادراکات بشری می‌توان اذعان کرد کلمه-پدیدار اشارت به یک چیز دارد نه همراهی دو چیز اما تعریف پدیدار در نگرش ما به معنای انکار ذات‌مندی اشیاء نیست و رابطه جوهره معنایی کلمه و پدیدارها فراتر از قراردادهای روابط و تفاوت پدیدارها به شمار نمی‌آید و علت آن صرفاً ذهنی نیست و فرایندی درون-برونی، برون-درونی دارد.

در نظریه عمیق‌گرایی معنایی عبارات، گزاره‌ها، پاره‌گفتارها و متون هر کدام با عنایت به شاکله خود دارای ساحات محدود معنایی هستند که با حفظ و همراهی همواره آن ساحات محدود معنایی-مفهومی می‌توانند بنا بر شیوه نگارش و نگرش ساحات بی‌شمار معانی را نیز بپذیرند یا نپذیرند. به هر روی رابطه کلمه و پدیدار برآیندی نیست و واقعیتی فراساختاری

دارد بنابراین معنا همان مدلول موردنظر ساختارگراها یا صرفاً شیء نیست بلکه حقیقتی فراتر دارد و می‌تواند کشف کند یا بر بنیان کشف‌ها ابداع کند ناشی‌ها را در ساحت‌های انتزاع، تخیل و توهم. نکته دیگر اینکه وقتی عبارات به طور قراردادی با اشیاء یا وضعیت‌های واقع در جهان مرتبط شده‌اند آیا ارجاع یک عبارت زبانی به اشیاء، تولید معنای ثابت خواهند کرد یا معنا مدام دستخوش قراردادهای تازه است؟ آیا معنای عبارات زبانی هم تصورات موجود در ذهنند یا معنا پروسه‌ای فراتر از مرحله تصورات در ذهن است؟

با توجه به هرم تشکیک موجودیِ مادرمائیک زبانی، تصورات همان ساحات جوهره معنایی-مفهومی کلمه-پدیدارها (ساحت وجودی کلمه) هستند. کلمات تنها رشته‌ای از علائم و اصوات نیستند بلکه ساحتی فراتر از جوهره‌های چندگانه گفتاری، نوشتاری، حرکتی و... (جوهره‌های ماتریالیک یا همان ساحت وجودی) نیز دارند که اصالت وجودی کلمه از آنهاست و به عبارت دیگر ساحت وجودی‌شان از کلمه-هستی (لوگوس) جاری می‌شود. کلمه شاکله‌ای عمیق‌گرایانه دارد که در هرم مشککِ مادرمائیک چه در ساحت تکواژی، چه در ساحت پاره‌گفتاری، گزاره‌ای، متنی و گفتمانی دارای دو ساحت هم‌افزاست:

ساحت مفهومی

ساحت بی‌پایان متغیر

در علوم‌ی که مبنای ساینس دارند تا حد امکان کوشش می‌شود کلمات در متن، پذیرنده ساحت متغیر نشوند و در علوم‌ی همانند شعر، وارون آن غالباً سعی بر آزادسازی ساحت بی‌پایان متغیر کلمات در متن است. به هر روی در هر گون متن، مکالمه و گفتمانی ریزش، بارش، تابش و رویش ساحت بی‌پایان متغیر کلمات بدون استثنا همواره با حفظ و همراهی لاینفک جوهره محدود و ثابت معنایی-مفهومی کلمات ممکن می‌شود و گرنه نظامی به نام زبان چه در ساحت صرفی، چه در ساحت نحوی شکل نخواهد گرفت. بحث دگرگونش‌های زبانی مقوله‌ای‌ست دیگر.

نکته دیگر آن که هستی-کلمه جاری شده از لوگوس، لباس علائم و اصوات می‌پوشد و معنا اصولاً تصور یا باوری که ذهن پذیرفته باشد، نیست بلکه فراتر از باورها و تصورهای ذهنی است. درواقع کلمه-پدیدارها خود سازنده تصوراتند نه بالعکس. در نظریه تصویری معنا «معنای یک گزاره به وسیله انگاره‌ها (تصورات) که آن انگاره‌ها تداعی می‌کند، اظهار می‌شود و انگاره‌ها به وسیله تفکر در ذهن تحقق می‌یابند.» (آلستون، ۱۳۸۰: ۴۶-۴۲)

با توجه به تشکیک موجودی کلمه-پدیدارها در جهان هستی، تصورات همان کلمه-پدیدارهایی هستند که هنوز لباس قراردادهای گفتاری و نوشتاری را نپذیرفته‌اند. بر همین اساس تصورات جان لاک با تعریف تصورات در نظریه عمیق‌گرایی معنایی متفاوت است و از اعم این تمایزات می‌توان به این موارد اشاره کرد که در نگاه جان لاک و اخلاف نظریه تصویری معنا، انگاره یا تصور به وسیله تفکر در ذهن تحقق می‌یابد. این در حالی است که در نظریه عمیق‌گرایی معنایی، تصورات (کلمه-پدیدارها) تصدیقات یا حکم را به وجود می‌آورند و در نتیجه، تصدیقات حکم تعیین کرده و ماحصل احکام متفاوت در ذهن تفکرات را به وجود می‌آورد، بنابراین لاک تصورات را نتیجه تفکرات به شمار می‌آورد اما نظریه عمیق‌گرایی معنایی تصورات یا کلمه-پدیدارها را بنیان حکم و در نتیجه تفکرات می‌داند. پس تصورات، وجودی مستقل از زبان ندارند زیرا زبان خود امری پیشین ذاتی است که از طریق لوگوس در انواع خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی-فردی هفت‌گانه دچار ریزش و بارش و تابش می‌شود.

در نظریه عمیق‌گرایی معنایی، معنا یک حقیقت عمیق است که با حفظ و همراهی همواره ابعاد محدود ثابت بی‌نهایت بعد متغیر معنایی می‌پذیرد. (ر.ک. مقدمه: هاشمی، ۱۴۰۰: ۱۷) اما در نظریه رفتاری «معنای گزاره را با محرکی که باعث برانگیختن رفتار می‌شود و یا با پاسخ‌هایی که برمی‌انگیزد، به دست می‌دهد.» (آلستون، ۱۳۸۰: ۲۵) پس می‌توان از نظریه رفتاری به عنوان عاملی برای بروز ابعاد متغیر معنایی کلمات یاد کرد، با این تفاوت که در نظریه رفتاری ابعاد ثابت معنایی جایگاهی ندارند، کلمات و معنای آنها در کنش‌های اجتماعی و قراردادهای اجتماع شکل گرفته، و معنا فراساختاری و فرازمان-فرامکانی نیست بلکه وابسته به کارکردی است که در رفتار اجتماعی انسان نقش بازی می‌کنند. از این منظر کلمه بی‌معنا بوده و معنا تابع نقش و کارکردهای اجتماعی است. در حالی که در نظریه عمیق‌گرایی معنایی کلمه یک حقیقت عمیق به‌شمار می‌آید که ابعاد ثابت محدود معنایی و مفهومی و بی‌نهایت ساحت متغیر می‌پذیرد.

ویتگنشتاین می‌گوید: به یک جمله به عنوان ابزار نگاه کن و به معنای آن به عنوان کاربرد. و از تنوع کاربردهای زبان به «بازی‌های زبانی» تعبیر می‌کند و مقصود او از این تشبیه آن است که اولاً هم استعمال الفاظ و هم شرکت در بازی‌ها هر دو فعالیت‌های انسانی و هر دو تابع نظم بوده و قواعد خاصی بر آنها حاکم است. ثانیاً اینکه ما نباید در جستجوی بنیادهای زبانی باشیم بلکه بایستی هر یک از اینها را نوعی فعالیت انسانی تلقی کنیم نه امری صوری و انتزاعی. بر همین اساس ویتگنشتاین مفهوم صورت زندگی و بازی‌های زبانی را مطرح کرده و

می‌گوید: «تصویر یک زبان به معنای تصور صورتی از زندگی است.»
(Wittgenstein, 1958:19)

پرواضح است که ویتگنشتاین به کلمه با همان تعریف دوسوسوری می‌نگرد. اما نکته اینجاست که نظریه عمیق‌گرایی معنایی کلمه-پدیدارها را دقیقاً معادل دال و مدلول سوسور نمی‌داند و این عدم هم‌سان بودن نظرگاه دال و مدلول‌گرایان نسبت به معناست. زیرا سوسور معنا را امری عَرَضی می‌پندارد اما کلمه-پدیدارگرایان چندین ساحت جوهری برای کلمه قائلند:

مفهومی-معنایی (لوگوسیک)

آوایی-گفتاری (ماتریالی)

خطی-نوشتاری

بنابراین هیچ اصالت معنایی را نمی‌توان در ریختمان دال و مدلول‌گرایان سراغ گرفت، همان‌گونه که نخستین سیستم اصالت معنا در زبان‌شناسی نظریه عمیق‌گرایی معنایی است. از این رو برای ویتگنشتاین عالم مجموعه‌ای از اشیاء نیست بلکه مجموعه‌ای است از امور واقع. عالم از امور واقع تشکیل شده و هر کدام از این امور واقع در عالم مستقل هستند. زبان این امور واقع یا واقعیت‌ها را در خود نمایان می‌سازد. «قضیه تصویر واقعیت است؛ قضیه نمونه‌ای از واقعیت است آن‌گونه که ما آن را تصور می‌کنیم.» (ویتگنشتاین، ۱۳۹۹: ۴) بنابراین به عقیده ویتگنشتاین متقدم زبان ذاتاً و به معنای حقیقی دارای خصلتی تصویری است و وظیفه واقعی آن تصویر امور واقع یا واقعیت است. زبان از واقعیت نشأت می‌گیرد و ساختار عالم، ساختار آن را تعیین می‌کند. (اکوان، ۱۳۸۰: ۲۹۵)

اما برخلاف نگره ویتگنشتاین و اخلافتش انسان تنها موجودی است که دارای یک جهان درونی است. حال آنکه زبان تمام موجودات هستی تشعشع-پدیدارمحورانه بوده اما زبان انسان کلمه-پدیداری است زیرا انسان جهانی درونی دارد و جهان درونی باعث شده تا ارتباط انسان درون-برونی، برون-درونی باشد. بر همین مبنا درک نیز درون-برونی و برون-درونی بوده و از تمام منابع شناخت (سنت، عقل، حس، تخیل، شهود، تاریخ) بهره می‌گیرد. سطح شعوری موجودی به نام انسان در ساحتی خلق شده که آن ساحت را می‌توان زبان کلمه-پدیداری نامید. تمام درک و ارتباط انسان با هستی بر پایه زبان کلمه-پدیداری است و بدون آن، بشر هیچ درکی از خود و هستی، یا خود در هستی و خود از هستی نمی‌تواند داشته باشد.

بنابراین ساختارهای ادراکی انسان در دو ساحت هم‌افزای کشف و خلق شکل می‌گیرند. (در این ساحت کلمه هدف بوده و ادراک انسانی از جنس کلمه است) درک معنا مربوط به ساحت کشف و درک جوهره‌های گفتاری و نوشتاری مربوط به ساحت خلق و جنبه ابزاری بودن کلمه است زیرا هر زبانی نوع خط مختص به ضرورت مکانشی و زمانشی ویژه خود را برای خلق ظرفیتی موجودی (ماتریالیک) در نوشتار برای تعیین ساحت وجودی جوهره معنایی- مفهومی بر ساخته است. پس معنا، امری پیشین‌ذاتی، فراساختاری، فرازمان-مکانی است که بوده، هست و خواهد بود و ما تنها می‌توانیم به کشف آن نائل شویم که اگر به تمام نظریات معنایی نظری اجمالی بیفکنیم در خواهیم یافت که در این نظریه‌های معنایی، معنا امری عَرَضی و ثانوی و حاصل قرارداد بوده و کلمه ابزار است. اما نظریه عمیق‌گرایی معنایی فراتر از ساحت‌های قراردادی کلمه یعنی ساحت ماتریالی آن یا موجودیت کلمه دارای جوهره معنایی (لوگوسیک) است. در واقع موجودیت کلمه در جوهره‌های گفتاری نوشتاری بوده و وجود کلمه از لوگوس. به عبارت دیگر دال و مدلول عَرَض و برساخته ذهنند. از این رو ساختارگرایان کلمه را امری ذهنی می‌پندارند اما کلمه-پدیدار به دلیل وجود جوهره معنایی که از لوگوس جاری شده برساخته ذهن نیست و امری فراساختاری از جهان لوگوس است.

در بین نظریه‌های معنایی، نظریه توصیفی معنا بستری مناسب برای طرح قیاس‌ناپذیری معنایی است زیرا اگر معنای یک واژه توسط مجموعه‌ای از اوصاف تعیین گردد، آن گاه چون این اوصاف در هر پارادایم به کلی تغییر می‌کند در نتیجه معنای واژگان در هر پارادایم به کلی متفاوت خواهد بود و به تبع آن، دیگر لزومی ندارد که مدلول واژه ثابت بماند چرا که در نظریه توصیفی معنا بستری مناسب برای ناواقع‌گرایی معنایی را فراهم می‌سازد و همواره معنای واژه درون پارادایمی خواهد بود. (همان: ۲۹۸)

معمولاً ساختارگرایان حین معرفی و توصیف کلمه، دال را تصور یا تصویر صوتی و مدلول را تصور مفهومی می‌دانند و این امر به نوع درک انسان از پدیدارها مربوط می‌شود بنابراین در نظریه عمیق‌گرایی معنایی درک جوهره‌های کلمه درون-برونی و برون-درونی است و درک آنها از هم منفک نیست مثلاً کلمه عشق یک ساحت درون-برونی دارد اما درخت ساحت برون-درونی. معنای کلمه درخت مجموعه‌ای از اوصاف نیست بلکه کلی‌ست فراتر از هم‌افزایی مقولات و جوهره‌های چندگانه‌ای که کلمه-هستی درخت را در جهان چهاربعدي موجودیت پذیرفته چون ما یک کل متواطی از درخت را درک می‌کنیم و عینیت درخت هم قابل تجسم است پس درک درخت یک ساحت برون-درونی دارد. کلماتی مانند عشق، خشم و معنویت از

آن رو که به چیزی درونی اطلاق می‌شوند و باید برای آنها مصداقی در جهان خارج تعیین کنیم پس درون-برونی هستند.

کلمه-پدیدارهایی همانند دریای جیوه و ققنوس که ظاهراً مصداقی درون-برونی و برون-درونی ندارند برآیند دست‌کاری ذهن انسان در مصداق‌های دیگرند به‌عنوان مثال جوهره معنایی-مفهومی ققنوس حاصل دستکاری ذهن انسان در جهان پرنده‌ها چه در اندازه جثه، چه در کمیت عمر، چه در کیفیت صوت و چه در شیوه زایش و میرش با عنایت به مصداق‌هایی همانند هیزم، آتش و... سامان یافته و کلمه-پدیداری به نام دریای جیوه حاصل ترکیب دو مفهوم دریا با حذف آب و جانمایی جیوه به جای آن شکل گرفته است. بنابراین ترجمه کلمه-پدیداری به نام ققنوس که جوهره مفهومی آن مربوط به زبان پارسی به علت اشتراک جوهره معنایی پرنده، آتش، هیزم، جوجه و... بین تمام زبان‌ها قابلیت ترجمه توضیحی کامل را دارد زیرا اولاً از طریق خودآگاه جمعی-فردی رسانه‌ای چه به صورت حضوری و چه غیرحضوری رسانه‌ای شده‌اند و معنای خود را به مکان‌هایی غیر از مکان بومی خیزش و ریزش و بارش معنایی انتقال داده‌اند مثلاً کلمه کانگورو که حیوانی متعلق به مناطق بومی استرالیا است از طریق خودآگاه جمعی-فردی رسانه‌ای به سایر نقاط جهان که این کلمه را در زبان تجربه نکرده‌اند و حتی این حیوان را در مناطق زیست خود نداشته‌اند؛ انتقال داده است و دیگر اینکه مقولاتی که برای تبیین معنا استفاده شده در تمام زبان‌های زنده یکسانند مثلاً هنگامی که از کلمه توپ سخن می‌گوییم همه مقولاتی چون گرد بودن و از جنس پلاستیک یا چرم بودن و... را تصور می‌کنند پس معنای هر کلمه مجموعه‌ای از اوصاف نیست، با این توضیح که مجموعه منجر به شکل‌گیری چیزی مرکب می‌شود در حالی که کلمه-پدیدارها بسیطند و کلی هستند فراتر از هم‌افزایی مقولات و جوهره‌هایی که معنا را تبیین می‌کنند.

در نظریه علی کریپکی آمده که معنای اسم خاص، همان مدلول اسم خاص است. بنابراین در معنای اسم خاص هیچ گونه وصفی مدخلیت پیدا نخواهد کرد. کریپکی ابراز می‌دارد که مکانیزم دسترسی به مدلول از طریق یک زنجیره علی در بستر اجتماع شکل می‌گیرد. کریپکی بعدها بحث را در مورد واژگان انواع طبیعی یا همان اسم جنس مطرح می‌کند و برای اینکه نشان دهد معنای اسم جنس هم در مدلول آنها تخلیه می‌شود به یک نوع ذات‌گرایی (essentialism) تجربی دست یازید. (kripke,1981,33)

پس می‌توان چندین دلیل برای قابلیت ترجمه‌پذیری کلمات در زبان‌های مختلف بیان کرد؛ وقتی دو یا چند کلمه می‌توانند به هم‌دیگر ترجمه شوند یعنی فارغ از جوهره‌های گفتاری

و نوشتاری این کلمات، ابعاد ثابتی از لحاظ جوهره معنایی در این زبان‌ها وجود دارد که این کلمات به واسطه آن بعد ثابت می‌توانند جایگزین هم‌دیگر شوند. پس وارون نگاه نظریه ارجاع معنایی و در تأیید ذات‌گرایی عریانستی نقطه اتکا و بعد ثابت هر نام، ارجاع آن نام به شیئی در جهان خارج نیست بلکه ساحت ثابت هر کلمه‌ای است که از خودآگاه و ناخودآگاه جمعی - فردی هفت‌گانه در جهان واقع یک کلمه-پدیدار را باعث شده است. تمام کلمه-پدیدارها ساحاتی درون-برونی و برون‌درونی دارند و از هرم مشکک مادرمائیک در خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های هفت‌گانه زاده می‌شوند یعنی کلمه-پدیدارها دارای تشکیک موجودی‌اند. این تشکیک‌هرم‌های آغازین مقوله‌بندی، اشتراکات فراوانی دارد. امکانات وجودی در زمانه و زمینه به‌خصوص و طبق ضرورت در خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی و فردی هفت‌گانه جاری شده و تحقق موجودی می‌یابند؛ بنابراین زمینه، زمانه و ضرورت زبانی در نحل، ملل، نسل و محل‌های گونه‌گون نسبت به هم‌دیگر خورند و پسندهای متفاوتی را سامان می‌دهند. به‌عنوان مثال در سرزمین‌های سردسیر با انواع مقوله‌بندی‌های ریزبینانه و موشکافانه، اصطلاحات و واژگان فراوانی برای نامیدن برف روبه‌رو می‌شویم زیرا زمینه، زمانه و ضرورت زبانی ایجاب کرده که انواع مفاهیم را برای درک انواع برف داشته باشیم. حال آنکه همین اصطلاحات در مناطق بیابانی یا اصلاً وجود ندارد یا تعداد اندکی از آنها کاربرد دارد که در اصطلاح گفته می‌شود در این مناطق آنالیزاسیون ساحت‌های ثابت به مقولات ریزتر این کلیدواژگان وجود ندارد. یا به‌عنوان مثال می‌توان به ضرورت‌های زبانی در ساختار و گفتمان دانش‌های گونه‌گون اشارت کرد همانند گفتمان زبانی فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی، نجوم و... که بنا بر زمینه، زمانه و ضرورت زبانی آن علوم، آنالیزاسیون آن کلمات به مقولات ریزتر وجود دارد مثلاً ما در زیست‌شناسی و علم ژنتیک تعریف انواع DNA و RNA را داریم و در علم نجوم اسم و تعریف انواع ستارگان را و یا در فلسفه با تعریف دیگری از تاریخ، قدرت، لذت و... از نگرگاه فلاسفه روبه‌رو می‌شویم که با تمام تعاریف پیشین متفاوت است و ریشه‌گاه تمام این تفاوت‌ها و تمایزات، ساحت ثابت این کلمات نیست بلکه ناشی از اختلاف مفاهیم این کلمات است یعنی جوهره ثابت مفهومی کلمات که هر کدام برای تبیین ساختارهایی که در آن شکل گرفته‌اند به وجود آمده‌اند و نباید آنها را با ساحت بی‌پایان متغیر اشتباه گرفت زیرا کشف مفاهیم ثابت و محدود کلمات بر بنیان ضرورت ساختارهاست و جنبه فردی ندارد اما ساحت بی‌پایان متغیر، برآیند روابط متغیر در اجتماع متغیرست که با حفظ و همراهی همواره آن ساحت

محدود معنایی-مفهومی تحقق می‌یابند و لاغیر و بیشتر بر بنیاد این سه امر متغیر بودن، شرایط‌پذیر بودن و فردی بودن جاری می‌شوند.

بنابراین انواع شهودها سبب تفاوت در انواع دیالوگ‌ها خواهند شد و تفاوت در انواع گفت‌وگوها یا روابط سبب می‌شود که ساحات متغیر معنایی در روابط رخ دهد. بر همین اساس روابط و انواع تفاوت در روابط هرم تشکیک مادرمائیک طولی و عرضی را رقم می‌زند. در هرم تشکیک مادرمائیک طولی ما با ابعاد ثابت معنایی روبه‌رو هستیم و در هرم تشکیک عرضی مادرمائیک با انواع مفاهیم.

۳. نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه گذشت می‌توان نتیجه گرفت که شاید نزدیک‌ترین کلمات برای درک کلمه-پدیدار دال و مدلول باشد. اما بحث این است که دال و مدلول در فلسفه ساختارگرایان و مکاتب بعد از آن و تمام نظریه‌های معنایی به ساحت قراردادی بودن و برآیند روابط چیزها بودن تأکید دارد. بنابراین هرگونه باور به دال و مدلول محصور کردن جهان کلمات در ذهن و ناصالتمند بودن معنا را اثبات می‌کند. در واقع دال و مدلول‌گرایان معنا را امری عَرَضی می‌پندارند اما کلمه-پدیدارگرایان به سه ساحت: جوهری-مفهومی-معنایی (لوگوسیک)/ آوایی-گفتاری (ماتریالی)/ خطی-نوشتاری، قائل هستند. بنابراین هیچ اصالت معنایی را نمی‌توان در ریختمان دال و مدلول‌گرایی جست. نخستین سیستم اصالت معنا در زبان‌شناسی نظریه عمیق‌گرایی معنایی می‌باشد. زبان‌شناسی فراساختارگرا از آن رو که برای معنا جوهر قائل است با تمام نظریه‌های معنایی در تقابل قرار می‌گیرد. در زبان‌شناسی فراساختارگرا جوهره‌های گفتاری و نوشتاری ماتریال و قراردادی بوده اما جوهره معنایی لوگوسیک است و به ساحت فراساختاری تعلق دارد. پس موجودیت کلمه در ساحت گفتار و نوشتار رخ نموده اما وجود کلمه از جهان لوگوس سرچشمه می‌گیرد و ساحت لوگوسی همان وجود کلمه است. بنابراین زمینه، زمانه و ضرورت زبانی سبب کشف معانی می‌شود. هرم‌های نخستین مادرمائیک تا نزدیک به زبان‌های محلی و بومی مشترکند و این اشتراکات همان ساحات‌های ثابت جوهره معنایی است که از ساحات‌های اولیه هرم مشکک مادرمائیک جاری شده و سبب مقوله‌بندی‌های مشترک زبانی می‌شود. پس اختلاف‌های معنایی کلمات نه به توصیف‌های متفاوت یا بازی‌های زبانی متفاوت مربوط می‌شود و نه به کارکردهای آنها یا کنش‌های متفاوت

اجتماع بلکه به مفاهیم کلمات برمی‌گردد. مفاهیم کلمات ساحتی از جوهره معنایی است. بر همین اساس نظریه کارکردی و تمام نظریات معنایی که از سوی ساختارگراها، پساساختارگراها و پست‌مدرنیست‌ها ارائه شده کلمه را از داشتن ابعاد ثابت معنایی محروم و آن را خمیری نامتعیین و نامشخص تصور کرده که در هر کنش اجتماعی به صورتی معنایی خود را نمایان می‌سازد و کلمه را یک قرارداد صرف می‌دانند بی‌آنکه بین کلمه و پدیدارها رابطه‌ای پیشینی و تاریخی بوده باشد و این اصل ارتباط و تفاوت سامان‌دهنده معناست. حال آنکه کلمه یک حقیقت عمیق است که با حفظ و همراهی ابعاد ثابت، بی‌نهایت معنای متغیر می‌پذیرد.

کتاب‌شناسی

احمدی، بابک (۱۳۷۴)، *مدرنیته و اندیشه انتقادی*، تهران: مرکز آذریپیک، آرش و همکاران (۱۳۹۶)، *چشم‌های یلدا و کلمه کلید جهان هولوگرافیک*، چاپ دوم، تهران: روزگار

آذریپیک، علیرضا؛ احمدی، پروین (۱۳۹۷)، «بررسی مفهوم پدیدار از نگاه مکتب اصالت کلمه»، *نقد ادبی و زبانی*، شماره ۶ و ۷، ۵ - ۲۴

آذریپیک، علیرضا؛ احمدی، پروین (۱۳۹۸)، «بررسی مفهوم لوگوس از آغاز تا اکنون»، *نقد ادبی و زبانی* رخسار زبان، شماره ۹، ۸۷ - ۱۱۶

آذریپیک، علیرضا؛ احمدی، پروین (۱۳۹۹)، «ذات‌گرایی عربانیستی و تاریخ‌گرایی عمیق‌گرا در زبان‌شناسی فراساختارگرا»، *نقد ادبی و زبانی*، شماره ۱۵، ۱۰۱ - ۱۳۲

آذریپیک، علیرضا؛ احمدی، پروین (۱۳۹۸)، «معنی‌شناسی عمیق‌گرا»، *نقد ادبی و زبانی*، شماره ۱۰، ۸۵ - ۱۱۴

استرول، اورام (۱۳۸۳)، *فلسفه تحلیلی در قرن بیستم*، ترجمه فریدون فاطمی، تهران: مرکز اکوان، محمد (۱۳۸۰)، «ویتگنشتاین: زبان و فلسفه»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، ۲۹۳ - ۳۰۸

آلستون، ویلیام پ (۱۳۸۰)، *فلسفه زبان*، ترجمه نادر جهانگیری، مشهد: فردوسی سجادی، سیدمهدی؛ دشتی، زهرا (۱۳۸۷)، «تبیین و تحلیل تعلیم و تربیت از منظر پساساختارگرایی»، *اندیشه‌های نوین تربیتی*، دوره ۴، شماره ۱ و ۲

کیاشمشکی، ابوالفضل؛ هاشمی، سیدعلی (۱۳۹۱)، *نسبت نظریات معنا با واقع‌گرایی (با تأکید بر نظریه معنا نزد علامه طباطبایی)*، MIT49 Cambridge ۲۸

ویتگنشتاین، لودویک (۱۳۹۹)، *رساله منطقی-فلسفی (تراکتاتوس)*، مترجم: امید مسعودی‌فر، تهران: تمدن علمی

هاشمی، شبیم (۱۴۰۰)، *بانوی واژه‌ها*، کرمانشاه: دیپاچه همتی، آریو؛ رشیدی، علی (۱۴۰۰)، *جنبش ادبی ۱۴۰۰ (آنتولوژی فراشعر نویسان مولتی فونیک)*،

تهران: مهر و دل

Quine, w.v. (۱۹۶۰) word and object. Cambridge, ma: MIT press

Hornsby, Jennifer and guy Longworth (۲۰۰۶) reading philosophy of language: selected texts with interactive commentary.

Lepore, Ernest & Ludwigg (۲۰۰۸) ontology of meaning international journal of philosophical studies, v ol. ۱۴ (۳), ۳۲۵, ۳۳۵

Kripke, Saul: naming and necessity; Harvard University Press, ۱۹۸۰

Kuhn, Thomas: the structure of scientific revolutions; Chicago University of Chicago Press, ۱۹۷۰

Lycan, W. G.: philosophy of language, philosophy of language, philosophical theory of meaning; Routledge, ۱۹۷۸

Wittgenstein, L.: philosophical investigations; G. E. M. Anscombe, trans., ۳rd ed; Macmillan, New York, ۱۹۶۸

The theory of semantic profundity

Alireza Azarpeyk^۱

^۱. Master's degree, Department of Persian Language and Literature, Department of Sustainable Literature, Faculty of Literature and Humanities, Razi University of Kermanshah. Iran. Email: alireza.azarpeik@yahoo.com

Article Info (۸۵-۱۱۲)	ABSTRACT
<p>Article type: Research Article</p>	<p>The question of meaning is the most important issue in the humanities, linguistics and semantics. Structuralisms consider meaning to be the result of propositions and text. Poststructuralists also do not have a fixed meaning for words, but believe that each signifier delays the meaning and finds its meaning in other signs. Thus, with the delay of meaning, we are practically not faced with a specific meaning in the text, and in principle, meaning is not in the word but the result of communication. In response to what makes a word or sound meaningful; So far, various theories have been proposed, including the social theory of meaning, the descriptive theory of meaning, the functional theory of meaning, and so on. One of these views is the theory of profound semantics, which considers meaning to be the deepest and broadest truth, the most abundant and fundamental essence of the word. The purpose of this paper, in addition to analyzing the previous theories about meaning, is to analyze the theory of semantic deepness in terms of the meaning of words, which considers the meaning derived from the Logos in a profound truth This research paper criticizes the existing theories about meaning and phenomena and how meaning is formed and its source, presents the theory of semantic profundity and proves that this theory is the first system of originality of meaning in modern linguistics. Undoubtedly, each of the semantic theories seeks to express systems for determining meaning, the relationship between meaning and phenomena, and so on. Accordingly, this will help us to understand the relationship between the word and the phenomena and the source of meaning.</p>
<p>Article history:</p>	
<p>Received: ۲۶ April ۲۰۲۲</p>	
<p>Accepted: ۷ May ۲۰۲۲</p>	
<p>Keyword: Structuralism Poststructuralism visual semantics applied semantics semantic profundity</p>	

